



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۲۰

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَقَالُوا أَلَهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۵۸) إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ (۶۰) وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۲) وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۶۳)﴾

در این سوره مبارکه «زخرف» بعد از تبیین آن خطوط کلی، جریان برخی از انبیا (علیهم السلام) را ذکر فرمود. چون در آغاز این سوره، یعنی آیه ششم فرمود: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ﴾ که این به منزله متن است، آن گاه آنچه مربوط به وجود مبارک حضرت بود را بیان فرمود، بعد قصه حضرت خلیل حق (سلام الله علیه) و کلیم الهی را به اجمال و تا آن جا که لازم بود مرقوم فرمود، بعد هم به قصه حضرت مسیح (سلام الله علیه) رسیدند. در این جا چندین احتمال است که جناب فخر رازی<sup>۱</sup> و سایر مفسران تا به سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه)<sup>۱</sup> برسد نقل کردند؛ حالا تا حدودی این بیان بشود تا به جمع بندی برسیم.

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۳۹.

از اینکه فرمود: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا﴾، معلوم می‌شود ارتباطی با وحی و قرآن الهی دارد، چون اگر قصه در خارج از وحی و محدوده رسالت مطرح بشود، دیگر کاری با جریان وحی و قرآن ندارد، به هر حال طرحی باید باشد. در بین مسیحی‌ها وجود مبارک عیسی مسیح گاهی به صورت «تثلیث»<sup>۲</sup>، گاهی به صورت «ابن الله»<sup>۳</sup> و مانند آن نام برده می‌شد. یک شأن نزولی برای آن ذکر کردند که سند ندارد و با محتوای قرآن هم هماهنگ نیست؛ آن شأن نزول را جناب زمخشری در کشاف<sup>۴</sup> پذیرفت و همراهان ایشان هم قبول کردند که آن در آیه ۹۸ سوره مبارکه «انبیاء» به این صورت است که: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾؛ عابد و معبود «كِلَاهُمَا فِي النَّارِ» است، شما و معبودهای شما سنگریزه‌های جهنم هستید و در دوزخ سوخته می‌شوید: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾. وقتی این آیه نازل شد، برخی‌ها مثل «عبد الله بن الزبیری» گفتند که ما محاجّه‌ای با پیامبر داریم، این آیه که نازل شد: ﴿إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾، «صَدَّ، يَصِدُّ»؛ یعنی فریاد آنها از خوشحالی بلند می‌شود. در قرآن کلمه «صَدَّ» با فعل مضارع «يَصِدُّ» به کار رفت، تنها جایی که «يَصِدُّ» به کسر «صاد» استعمال شده است همین آیه است که «صَدَّ، يَصِدُّ»؛ یعنی ضَجِيج و فریاد آنها از خوشحالی بلند شد؛ آن «صَدَّ، يَصِدُّ»؛ یعنی «صَرَفَ، يَصْرِفُ»، «يَنْصَرِفُونَ بِأَنْفُسِهِمْ وَ يَصْرِفُونَ غَيْرَهُمْ»، «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» این است؛ هم خودشان منصرف هستند و نمی‌آیند، هم دیگران را از رفتن به راه خدا باز می‌دارند، این را می‌گویند: ﴿يَصِدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾.<sup>۵</sup> پس «يَصِدُّ» در موارد فراوانی با «ضَمَّ» «صاد» یاد شده است و نازل شده است؛ اما این «يَصِدُّ» به

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص: ۱۱۳.

۲. سوره مائده، آیه ۷۳: ﴿قَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ إِنَّمْ يَنْتَهُوا...﴾.

۳. سوره توبه، آیه ۳۰: ﴿وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...﴾.

۴. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

۵. سوره اعراف، آیه ۴۵.

کسر «صاد»، یعنی فریاد آنها از خوشحالی و نشاط بلند می‌شود، گرچه برخی از مفسران در این آیه هم باز «يَصْدُونَ» خواندند،<sup>۱</sup> ولی معروف فعلاً ﴿يَصْدُونَ﴾ است.

گفتند که ما حالا احتجاج می‌کنیم، برای اینکه برابر آیه سوره مبارکه «انبیاء» که فرمود: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾؛ یعنی عابد و معبود هر دو در دوزخ هستند، این مشرکین گفتند مسیحی‌ها که عیسی (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را می‌پرستند و معبود آنها عیسی است، مشمول این آیه است، پس عابد و معبود «كِلَاهُمَا فِي النَّارِ». بعد در آیه ۱۰۱ سوره مبارکه «انبیاء» فرمود این دیگر توهم شماست! هرگز آن معبود به عبادت اینها راضی نبود و منظور مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) یا فرشتگان نیستند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾، پس مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) یا فرشتگان مشمول این آیه نیستند. این برابر آن برداشتی است که جناب زمخشری و همفکران ایشان دارد که برداشت تامی نیست، این یکی از وجوهای ﴿وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا﴾ هست؛ ولی اجمال مسئله - همان‌طور که در بحث دیروز گذشت - این است، آن‌طوری که عیسی (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در بین مسیحی‌ها معروف است، مشرکان می‌گویند که آنها عیسی را تقدیس می‌کنند و ما فرشتگان را تقدیس می‌کنیم، معبود و تقدیس شده ما بهتر و برجسته‌تر از تقدیس شده مسیحی‌هاست: ﴿وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ﴾؛ نشاط و هلهله می‌کنند، ﴿وَقَالُوا آلَٰهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾؛ آیا معبودهای ما بهتر است یا عیسای مسیح؟ بعد می‌فرماید: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا﴾؛ اینها اصولاً مُجَادِل هستند، یک؛ بلکه دشمنان وحی می‌باشند، دو؛ اما دشمنان وحی هستند، برای اینکه تاکنون ما چند قول و مطلب از اینها نقل کردیم که نه با توحید سازگار است، نه با معاد سازگار است و نه با وحی. کلماتی که از اینها نقل شده است، یکی این است که در آیه پانزده همین سوره

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۰۷؛ ﴿إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ﴾ قرئ بالضم، و الکسر. قال أبو عبیدة: یَصْدُونَ یعرضون و یَصْدُونَ یضجون و ذلك لأنهم، یعدلون الی الصحیح و الصدید: الدم المختلط بالقیح یسیل من الجرح و الصدد. ما استقبلک و صار فی قبالتک، لأنه یعدل الی مواجعتک و الصدان: ناحیتا الشعب أو الوادی و الصداد: ضرب من الجردان یعدل لشدّة تحرزه و الصداد: الوزغ، لأنه یعدل عنه استقذاراً له و أصل الباب العدول.

مبارکه «زخرف» بیان شد که ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾، اینجا قائل به ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾<sup>۱</sup> هستند، قائل به ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup> هستند؛ هم ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾ از اینهاست و هم ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾ از اینهاست! بدتر از «اتخاذ ولد»، «والد» بودن است که قرآن کریم ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾<sup>۳</sup> را نازل کرده است. پس اولین گفتار تلخ اینها این است که ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾. دومی در آیه نوزده همین سوره است: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا﴾ که فرشتگان را زن و دختر می‌پنداشتند، در حالی که آنها نه مرد هستند و نه زن، منزّه از خصوصیت‌های مادهٔ بدنی هستند. سوم اینکه شرک و بت‌پرستی خود را به خدا اسناد دادند و در آیه بیست گفتند: ﴿لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ﴾ که می‌گفتند این بت‌پرستی ما مَرْضی خداست و اگر خدا راضی نبود جلوی آن را می‌گرفت! برای اینکه علم و قدرت او مطلق است و می‌داند که ما داریم چه کار می‌کنیم، اگر می‌داند که ما چه کار می‌کنیم و اگر این کار بد باشد جلوی ما را می‌گیرد، غافل از اینکه بین ارادهٔ تکوینی و ارادهٔ تشریعی فرق است، در نظام تکوین خدا افراد را آزاد گذاشته است، فرمود: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾<sup>۴</sup>، ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾<sup>۵</sup>. اما در نظام تشریع واجبی دارد، حرامی دارد، ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾<sup>۶</sup> دارد، بگیر و ببندی دارد. فرمود در نظام تکوین شما آزادید و این آزادی وسیلهٔ کمال است، ولی رها نیستید! خیری هست، شرّی هست، حقّی هست، باطلی هست، صدقی هست، کذبی هست، حسنی هست، قبیحی هست و شما هم باید راه حسن و حق و صدق را بروید! هم فطرتی که به شما دادیم همین فتوا را می‌دهد و هم انبیایی که فرستادیم همین هدایت را دارند.

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۶.

۲. سوره صافات، آیه ۱۵۲.

۳. سوره اخلاص، آیه ۳.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۵. سوره کهف، آیه ۲۹.

۶. سوره حاقه، آیه ۳۰.

بعد از اینها که گذشتیم می‌رسد به مسئله «قالوا»، همین آیه ۳۱ سوره مبارکه «زخرف» که فرمود: ﴿وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾. پس درباره مبدأ آن حرف را زدند، درباره فرشته‌ها آن حرف را زدند و درباره وحی هم این حرف را می‌زنند که وحی را باید یک سرمایه‌دار مکی یا طائفی به عهده بگیرد و باید آنها پیغمبر باشند؛ تمام این دهن‌کجی‌ها که بخشی به توحید، بخشی به ملائکه و بخشی هم به وحی و نبوت برمی‌گشت را گفتند؛ حالا این‌جا هم قرآن می‌فرماید که اینها اصلاً مُجادِل هستند! فرمود افرادی که می‌آیند به محضر شما دو گروه می‌باشند: یک عده می‌آیند که حرف‌های خودشان را بزنند: ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا﴾<sup>۱</sup>؛ اینها نمی‌آیند که حرف تو را گوش بدهند، می‌آیند حرف‌های خودشان را بزنند! اینکه فرمود: ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا﴾ فرمود حواست جمع باشد، اینها برای فهمیدن نیامدند، اینها آمدند که حرف‌های خودشان را بزنند و بروند. این یک گروه.

گروه دیگر که در سوره مبارکه «انعام» آمده، فرمود یک عده مؤمنین هستند که «مُسْتَمْعِينَ» خوبی می‌باشند، می‌آیند در محضر تو تا بفهمند که چه می‌گویی! ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛ حالا یا سلام تو را تَلَقّی می‌کنند یا سلام ما را از زبان تو تَلَقّی می‌کنند، اینها که می‌آیند فرق می‌کنند.

بنابراین دو گروه وارد محضر حضرت می‌شدند؛ این‌جا فرمود اینها جزء گروه اول هستند که آمدند حرف خودشان را بزنند، نه اینکه براهین شما را بفهمند! فرمود: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾؛ اصلاً اینها دشمن وحی هستند، نیامدند که استدلال کنند و چیزی بفهمند! ولی تو این مطلب را روشن بیان بفرما که اگر آنها خواستند بفهمند روشن بشود و هم اینکه برای دیگران حجت تمام بشود.

۱. سوره شوری، آیه ۳۵.

۲. سوره انعام، آیه ۵۴.

بگو از نظر وحی ما و قرآن ما مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) جز بنده خالص چیز دیگری نیست: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾.

خودش هم در کودکی گفت: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>، اولین حرفی که انسان کامل می‌زند عبودیت است! ﴿قَالَ إِنِّي

عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾؛ لذا به صورت حصر فرمود: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾، منتها نعمت امامت، نعمت

ولایت، نعمت رسالت، نعمت نبوت و این‌گونه از «نعم» را به مناسبت‌های مختلف ما به آنها دادیم، ﴿وَجَعَلْنَاهُ

مَثَلًا﴾؛ او را الگو برای بنی‌اسرائیل قرار دادیم و اگر درباره فرشته‌ها بحث می‌کنید، ما می‌توانیم بعضی از انسان‌ها را

به صورت فرشته خلق بکنیم! اگر «مِنْ»، «مَنْ تَبْعِيضِيهِ» باشد و اگر «مِنْ» به معنای بدل باشد؛ یعنی بدل از شما

فرشته خلق می‌کنیم. فرشته بودن که کمال نیست! عبد بودن کمال است که مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) هم آن کمال‌ها را

داراست، ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾.

بعد فرمود مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) منشأ برکات فراوانی است؛ یکی اینکه به وسیله او مسئله قیامت حل می‌شود،

چون بر شما دشوار است که بپذیرید مرده را خدا زنده می‌کند. ما مسیح را بدون پدر آفریدیم، پس این قدرت

هست! روشن‌تر از این، اینکه خود مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) مرده‌ها را در برابر شما زنده می‌کند؛ هم خودش می‌گوید:

﴿أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>، هم خدا به او می‌فرماید: ﴿تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا

بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذَا تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي﴾<sup>۳</sup>، پس این یک نشانه و الگویی برای معاد است

که به وسیله آن می‌شود انسان خوب بفهمد که چگونه مرده زنده می‌شود. بنابراین این حرف‌ها که برای شما

نشاط‌آور بود، «يُضِجُونَ» بود که فریاد و هلهله کردید ناقم است: ﴿وَاتَّبَعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾.

۱. سوره مریم، آیه ۳۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۳. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

برخی‌ها گفتند آن ﴿يَصِدُّونَ﴾ هم به «ضَمَّ» «صاد» است که از این ﴿يَصِدُّنَكُمْ﴾ آیه ۶۲ خواستند کمک بگیرند.

﴿وَلَا يَصِدُّنَكُمْ الشَّيْطَانُ﴾، این شیطان اهل «صَدَّ» و اهل «صَرَفَ» است؛ چون خودش منصرف از یاد حق بود، دیگران را هم از یاد حق مصروف می‌دارد، ﴿وَلَا يَصِدُّنَكُمْ الشَّيْطَانُ﴾، چرا؟ برای اینکه یک دشمن روشنی است، دشمنی او که پنهان نیست! او صریحاً اعلام کرده که من سواری می‌خواهم! در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که ﴿لَا حَتَّكَنَّ﴾<sup>۱</sup> آدم و ذریه او را! «إِحْتَنَكَ» که باب «افتعال» است، یعنی «حَنَكَ» و «تَحْتَ حَنَكَ» این اسب را گرفته است. آن سوارکاری را که خیلی مسلط بر اسب است، دهنه اسب و گردن اسب در اختیار اوست که هر طور و هر جا بخواهد می‌برد و می‌راند، می‌گویند: «إِحْتَنَكَ الْفَرَسَ». شیطان گفت من سواری می‌خواهم! این طور نیست که کتمان کرده باشد، گفت همه اینها را به ضلالت می‌کشانم! حالا کسانی را که دسترسی به آنها ندارد بحث دیگری است، بندگان مُخْلِص را نه اینکه من نسبت به آنها ارادت داشته باشم، آنها در کمند من نیستند! آنها در منطقه‌ای هستند که شیطنت راه ندارد. همان طوری که در جریان آسمان فرمود برخی از مراحل صعود بود که شیاطین قبلاً می‌رفتند و الآن دسترسی به آن ندارند، اینها می‌گویند: ﴿مُلِئْتُ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهْباً \* فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهْباً رَصْداً﴾<sup>۲</sup>، پس اینها دسترسی ندارند؛ در جهان غیب و مرحله‌عالیه مُخْلِصین هم همین طور است، او ابزار ندارد؛ نردبان او وَهْم و خیال است، آن ذوات قدسی از وَهْم و خیال بالاتر هستند؛ نردبان او شهوت و غضب است، آن ذوات قدسی از شهوت و غضب مُطَهَّر می‌باشند، او با چه وسیله‌ای به حرم امن آنها راه پیدا کند؟ این طور نیست که حالا گفت: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾<sup>۳</sup> من نسبت به آنها احترام می‌کنم و حق شناسی می‌کنم،

۱. سوره اسراء، آیه ۶۲.

۲. سوره جن، آیات ۸ و ۹.

۳. سوره حجر، آیه ۴۰؛ سوره ص، آیه ۸۳.

از این قبیل نیست! قدرت ندارد! آن‌جا که رفتند، آن‌جا جز حق چیز دیگری نیست؛ جای وسوسه و بطلان و امثال آنها نیست، ابزار و هم و خیال نیست، ابزار شهوت و غضب نیست و شیطان هم که ابزار او همین است.

بنابراین تا آن‌جا که قلمرو و هم و خیال است او سلطه دارد؛ البته سلطه وسوسه و تا آن‌جا که قلمرو شهوت و غضب است او سلطه دارد، البته سلطه وسوسه، نه سلطه‌ای که انسان را مجبور بکند، تا آخرین لحظه اختیار انسان محفوظ است.

پرسش: ... مجرد است چگونه بر روی زمین قرار می‌گیرد؟

پاسخ: نه، احاطه دارد و موجود مجرد هم بدن دارد! یک وقت است که موجودات مجرد بدون بدن هستند یک وقت هم مانند جنّ می‌باشند که مثل انس بدن و روحی دارند؛ منتها روح آنها به اندازه روح انسان کامل نیست؛ روح دارند، قوای روحی دارند، بدن دارند، قوای بدنی دارند، زاد و ولد دارند و امثال آنها.

پرسش: ... خداوند فرمود اگر ما می‌خواستیم به جای شما فرشتگان را در روی زمین قرار می‌دادیم.

پاسخ: بله، این می‌شود «مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ».

پرسش: فرشته مگر مجرد نیست؟

پاسخ: آن در سوره مبارکه «انعام» گذشت که اگر ما انبیا را از سنخ فرشته قرار می‌دادیم باز اشکال محفوظ بود، شما می‌گویید: چرا انسان پیام خدا را می‌رساند و پیام خدا را باید ملائکه برسانند. در آن سوره مبارکه «انعام» - اوایل همان سوره - فرمود که بر فرض نماینده‌ها و فرستاده‌های خودمان را از ملائکه قرار بدهیم، باز همین اشکال هست، برای اینکه ملائکه را شما باید ببینید، اگر شما نبینید چگونه با شما استدلال بکند؟ چگونه حرف‌های آنها را می‌شنوید؟ اوایل سوره مبارکه «انعام» این است: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ



كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ \* وَقَالُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ<sup>۱</sup>؛ فرمود چرا فرشته‌ها نیامدند؟ می‌فرمایند - البته

پیام‌ها را فرشته‌ها می‌آورند، منتها به انبیا می‌رسانند - اگر مستقیماً فرشته پیامبر ما باشد، باید سرانجام او را ببینید

یا نبینید؟ احتجاج کنید یا نکنید؟ اُسوه و الگوی شما بشود یا نشود؟ پس باید به صورت بشر دربیاید، ﴿وَلَلْبَسْنَا

عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ باید جامه بشریت بیوشد تا شما را ببیند و شما اعتراض کنید یا قبول کنید یا نکول کنید و

حرف بزنید تا اُسوه شما بشود، اگر چنین شود، آیه‌ی سوره مبارکه «انعام» این است: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ

رَجُلًا﴾. شما می‌گویید که چرا فرشته نیامده است؟ فرشته می‌آید و وحی را فرشته می‌آورد! می‌گویید چرا پیامبر به

صورت فرشته نبود و فرشته پیامبر نبود؟ فرشته را باید ببینید یا نبینید؟ با او احتجاج بکنید یا نکنید؟ اُسوه شما

باشد یا نباشد؟ رهبری شما را قبول بکند یا نکند؟ در صلح و جنگ با شما باشد یا نباشد؟ پس باید به صورت بشر

دربیاید! ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾، باز هم ﴿وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴾، همان «الكلام الكلام». آن

فرشته اگر به صورت بشر دربیاید، شما می‌گویید چرا فرشته را نفرستاد؟ این بشر هم فرشته است!

پرسش: آنها می‌خواستند که بال و پر داشته باشد.

پاسخ: در بال و پر داشتن هم فرق نمی‌کند، چون می‌خواهند بگویند که انسان نمی‌تواند رسالت الهی را قبول کند.

مرحوم آقا سید نورالدین را خدا غریق رحمت کند! ایشان سه جلد کتاب دارد به عنوان القرآن و العقل، مرحوم

آیت الله اراکی (رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) همشهری ایشان بودند و این سید بزرگوار را می‌شناخت؛ قدرت علمی، حفظ،

ضبط و همه را می‌شناخت، یک تقریظ پُربرکتی مرحوم آقای اراکی در همین کتاب القرآن و العقل مرحوم آقا سید

نورالدین دارد. مرحوم آقا سید نورالدین تا جزء هیجدهم را نوشت، بعد موفق نشد و رحلت کرد، تا اینکه آن

۱. سوره انعام، آیات ۷ و ۸.

۲. سوره انعام، آیه ۹.

جریان جنگی که در عراق پیش آمد و انگلیس (عَلَيْهِ مِنَ الرَّحْمَنِ مَا يَسْتَحَقُّ) آن جا مزاحم بود، این سید بزرگوار که یک فقیه نامی و مفسر بود در جبهه هم شرکت می کرد. بخشی از این آیاتی که تفسیر شده است، می فرماید الآن ما که اینجا در موصل هستیم و فقط یک معالم نزد من است که من برای بچه خودم دارم درس می گویم، ما در میدان جنگ هستیم و کتابی نزد من نیست. حافظه ایشان هم که مرحوم آقای اراکی تعریف می کند همین است؛ ایشان بدون اینکه کتابی داشته باشد سه جلد کتاب تفسیر نوشت به نام القرآن و العقل، برابر عقل قرآن نوشت، عقل نه اینکه - معاذ الله - قیاس بکند، بلکه عقلی که چراغ است، او آیات را این طور می فهمید. روایات را آن مقداری که در حافظه شریفشان بود ذکر می کردند. ایشان در ذیل همین آیه سوره مبارکه «انعام» که چرا فرشته نیامده تا پیام خدا را برساند، می فرماید که فرشته آمده! وجود مبارک پیامبر باطن ایشان فرشته است! این ظاهر او البته بشر است: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾<sup>۳</sup>، آن مقام قداست و مقام قرب الهی همان مقام فرشتگی اوست! شما بال و پر می خواهی یا قرب الهی می خواهی؟ اگر قرب الهی می خواهید، باطن او فرشته است؛ ظاهرش بله انسانی است مثل ما؛ ولی حقیقت او همان ملکوتی است که به وسیله آن از ذات اقدس الهی وحی را درک می کند.

به هر تقدیر آیه ثه سوره مبارکه «انعام» این است که اگر ما فرشته ای را به صورت پیامبر بفرستیم شما که نمی بینید، ناچاریم او را به صورت بشر دریاوریم، آن وقت «الكلام الکلام». شما می گوید بشر نمی تواند به این مقام برسد، اشتباه می کنید، چون خودتان را ارزان فروختید؛ آن که می آید باید فرشته باشد، باز هم اشتباه می کنید، برای اینکه او را که نمی بینید، نمی توانید احتجاج بکنید، نمی توانید استدلال بکنید و نمی تواند الگو قرار بگیرد، پیامبر کسی است که الگوی مردم باشد: ﴿كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾<sup>۴</sup>. اگر فرشته معصیت نکند که الگو نیست،

۳. سوره کهف، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۶.

۴. سوره احزاب، آیه ۲۱.

انسان که همه قوا را دارد ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ می تواند الگو باشد. به هر تقدیر فرمود که در جریان وجود مبارک مسیح این برکات هست؛ یعنی برای مسئله معاد این خصوصیت را دارد خودش هم با اذن الهی ﴿أَخِي الْمَوْتَى﴾ است و مانند آن.

فرمود: ﴿وَلَا يَصُدُّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾، عداوت خودش را هم به صراحت می گوید، البته «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»<sup>۵</sup> است، این نفس یک دشمن درونی و عامل نفوذ شیطان است؛ یعنی به وسیله آن شیطان نفوذ می کند. اگر فرشته ها بخواهند تأیید کنند، عقل تأیید فرشته ها را می پذیرد و اگر شیطان بخواهد نفوذ پیدا کند، از طریق نفس - همان نفس اماره یا نفس مسوّه یا مانند آن - نفوذ می پذیرد؛ یعنی عامل نفوذی است. فرمود که این عَدُوٌّ مُبِين است و «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»، برای اینکه رابطه با بیگانه دارد و بیگانه را راه می دهد؛ خودش با بیگانه مرتبط است و بیگانه را به درون راه می دهد؛ حالا وقتی که به درون راه پیدا کرد، شما او را نمی بینید و او شما را می بیند و با دست شما، شما را می گیرد؛ یعنی این خصیصه را دارد که در مجاری فکری انسان اثر می گذارد، وقتی در مجاری فکری انسان اثر گذاشت، انسان حق را باطل می بیند. انسان طوری حق را باطل می بیند و باطل را حق می بیند که برخی از افراد و برخی از کفار به صراحت گفتند که کفار بالاتر از مؤمنین هستند: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ﴾، اینها می گویند که کفار متمدن تر و عاقل تر و پیشرفته تر از مسلمان ها هستند. آیه ۵۱ سوره مبارکه «نساء» این است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ﴾، اینها ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾، البته در روایات هم مستحضرید که برای ﴿بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾ مصادیقی را هم ذکر کردند. ﴿وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيْلًا﴾؛ می گفتند که کفار متمدن تر از مسلمان ها هستند، همین حرفی که الآن ممکن است بعضی ها بزنند. آنهایی که نظام ارزشی آنها «نقدین» است، نظام ارزشی

۵. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹؛ عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۳۱۴.

آنها طلا و نقره است و نظام ارزشی آنها مسائل مادی است، می‌گویند کفار متمدن‌تر از مسلمان‌ها هستند، این سخن آن روز هم بود. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ﴾، اینها ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ﴾ این «لام»، «لام» تأکید است؛ یعنی هر آینه، این ﴿لِلَّذِينَ﴾ نه اینکه این «لام»، «لام» ملکیت یا اختصاص باشد. ﴿لِلَّذِينَ﴾ یعنی هر آینه ﴿هُؤُلَاءِ﴾ یعنی این آقایان ﴿أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾، با این تأکیدات! این سخن دیروز هم بود! اگر کسی که نظام ارزشی او ذهب و فضه باشد همین است؛ یا می‌گویند: ﴿لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ یا می‌گویند کفار بهتر از مسلمان‌ها هستند، متمدن‌تر و برجسته‌تر هستند و ظاهر آراسته‌تری دارند؛ البته درک آنها همین قدر است؛ لذا فرمود که مواظب باشید: ﴿وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾

پرسش: ...

پاسخ: راه را بهتر شناختند! دیگران بیراهه می‌روند، اینها در راه هستند و اینها به مقصد می‌رسند، پس معلوم می‌شود راهی که اینها می‌روند راه مادی است و مقصدی که اینها می‌رسند مقصد زر و زور است، «ذهب و فضّه» است، وگرنه آن هدایت الهی که منظور آنها نیست، چون هدایت الهی را که کفار معتقد نیستند، وقتی که گفتند اینها ﴿أَهْدَىٰ﴾ هستند؛ یعنی برابر آن نظام ارزشی که خودشان دارند می‌گویند - معاذ الله - این کفار بهتر، موفق‌تر، پیشروتر، کامل‌تر و در نتیجه متمدن‌تر از مؤمنین می‌باشند.

یک قدر مشترکی بین این سه قصه است؛ یعنی قصه حضرت خلیل حق، قصه کلیم حق و قصه مسیح حق. در جریان قصه حضرت ابراهیم که بعد از بیست آیه این قصه را به پایان رساند، فرمود که به عذاب الهی گرفتار می‌شوند؛ در پایان قصه حضرت موسی که ده آیه است، مجدد سخن از عذاب الهی نسبت به این قوم است؛ در پایان قصه مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) که تقریباً پنج - شش آیه است و کمتر از آنهاست، به نحوی جریان توبیخ را

مطرح می‌کند. پس اینکه در صدر این سوره، آیه شش فرمود: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ﴾، این متن بود، بعد در آیه ۲۶ قصه حضرت ابراهیم را ذکر کرد، فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ﴾ و در آیه ۵۱ فرمود: ﴿وَوَدَّاعُوهُ لَوِيضًا مِنْ فِئْتَانٍ مِنْ يَدَيْهِ﴾ و در آیه ۶۳ شروع می‌شود، چون آن جا به عنوان قصه که قرآن عهده‌دار جریان حضرت مسیح باشد نبود، ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ﴾؛ حضرت با معجزات آمد، چه اینکه درباره وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود ما موسای کلیم را با معجزات فرستادیم؛ آیه ۴۶ سوره مبارکه «زخرف» که قبلاً خوانده شد این بود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا﴾، این جا هم درباره مسیح حق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) فرمود: ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ﴾، یعنی همان با معجزات.

فرمود: ﴿قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ﴾؛ من با برهان و موعظه و مانند اینها آمدم، ﴿وَلِأَيِّنْ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾؛ تا مقداری از آن مواردی را که شما با هم اختلاف دارید حل کنم که حق چیست: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ﴾ - این ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ﴾ ترجیع‌بندی است که همه انبیا به اُمم خودشان گفتند - تقوای الهی را پیشه کنید، یک؛ لازمه پیشه نمودن تقوا اطاعت از پیام‌آور الهی است، دو؛ این ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ﴾ تقریباً ترجیع‌گونه است که هر پیامبری آمد، این دو توصیه را داشت: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ﴾، بعد فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ﴾؛ آن‌که ما را آفرید، همان ما را می‌پروراند؛ من و شما را او آفرید، پس ﴿فَاعْبُدُوهُ﴾؛ راهی که من آمدم و صراط مستقیم همین است. بارها ملاحظه فرمودید که عقل سراج است، چراغ روشنی است و «شرع» صراط مستقیم است. عقل هیچ‌کاره است، عقل شریعت‌آور نیست، عقل شریعت‌شناس است؛ عقل حاکم نیست، عقل حکم‌شناس است. از چراغ راه سازی و مهندسی بر نمی‌آید، شریعت فقط برای ذات اقدس الهی است که انبیا آن را می‌آورند. فرمود راه مستقیم همین است! اینها هم مستحضرید که قانون نوشته‌ای ندارند که مثلاً شریعتی باشد یا رساله عملیه‌ای باشد که

انبیا برابر آن عمل بکنند، انسان معصوم طوری تربیت شده است که قول او، فعل او و تقریر او صراط مستقیم است. این بیان نورانی حضرت هادی (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در زیارت «جامعه» همین است که «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»<sup>۱</sup>. ما اگر خواستیم ببینیم که دین چیست، قانونی قبلاً نوشته شده داشته باشیم و بعد ببینیم که اهل بیت چه کار می‌کنند و بعد با آن بسنجیم که نیست، قانون ما فعل اینهاست؛ قول اینها، فعل اینها و تقریر اینها. فرمود این روش عملی من، این سیره من، سنت و سریره من صراط مستقیم است؛ البته آن مقداری که موسای کلیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) آورد و من تصدیق کردم که ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ﴾، آنها سر جای خود محفوظ است، این مقداری که ﴿وَلَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ﴾، این صراط مستقیمی است که از سیره من به شما می‌رسد. ﴿فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾، بعد در برابر این پیامبر الهی ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ﴾ که خدا - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - همه را از اختلاف نجات بدهد.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.